

-۳-

شب از نیمه گذشت و خامشی شد
همه سرها به زیر بال‌ها رفت
به رؤیا تا به کوه قاف رفتند
میان خواب آن‌ها سال‌ها رفت

میان مرغ‌ها، آن مرغ خاکی
دلش از عزم فردا، آبدیده
نمی‌دانست چند و چون ره را
نیامد خواب او را روی دیده